

The Existentialism School Features in Mostafa Mastoor's Stories

Reza Nikoo  K

Ph.D. Student of Persian Language and Literature, Semnan University, Semnan, Iran

Abdollah Hasanzadeh Mirali 

Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Semnan University, Semnan, Iran

Abstract

Existentialism means "authenticity of existence" or "primacy of being". This school was founded by Soren Kierkegaard in the 1830s, although its backgrounds were already in use. The primacy of being on nature, responsibility, freedom, apprehension, choice... is a feature of this school. In Existentialism, human is stranger, because it is not been made of nature. He does not have innate features and creates his own nature. The first purpose of existentialism is a stranger man, because he is not made of nature. They are left in a place that is neither of their genders nor made for them. The first purpose of existentialism is to make a man aware of his identity and make him responsible for his own existence and the existence of all human beings. He must make his own destiny with free choice. Existentialism in Iran in the 1940s and 1950s fell on Sayyed Ahmed Fardid and Ali Shariati's efforts. Mostafa Mastoor is one of the famous contemporary story writers. His first literary work, *The Two Eyes of Wet House*, in 1369, and his first story, *Love on the Pavement*, was published in 1377. In Mastoor's stories which mostly result in Soren Kierkegaard's faith thoughts especially *Kiss the Lovely Face of God* and *Pig's Bone* and *Leper's Hands*, and some of the

Corresponding Author: a.hasanzadeh@semnan.ac.ir

How to Cite: Nikoo, R. & Hasanzadeh Mirali, A. (2023). The Existentialism School Features in Mostafa Mastoor's Stories. *Literary Text Research*, 27(97), 97-126. doi: 10.22054/LTR.2021.43621.2743.

existentialism features such as the authenticity of existence, loneliness, lust, anxiety, pessimism, and so on which are discussed in this article.

Keywords: Existentialism, Mostafa Mastoor, Primacy of being on Nature, Responsibility, Freedom.

1. Introduction

Existentialism means "authenticity of existence" or "primacy of being". Precedence of existence over nature, responsibility, freedom, apprehension, choice, etc. is the characteristic of this school. Existentialism became popular in Iran in the 1940s and 1950s with the efforts of Seyyed Ahmed Fardid and Ali Shariati. Mustafa Mastour is one of the famous contemporary story writers. In his stories, which are more related to Soren Kierkegaard's religious thoughts, especially *Kiss the Lovely Face of God*, *Pig's Bone* and *Leper's Hands*, and *I am Not a Sparrow* (Man Gonjeshk Nistam), some of the existentialist features that are discussed in this article can be seen.

2. Methodology and Literature Review

In connection with existentialism and contemporary Iranian literature, the book *Existentialism and Contemporary Literature of Iran* written by Issa Amankhani (2013) should be mentioned. Among the articles, we can mention these: 1- Existentialism of guidance and the dead end of nostalgia in *Stray Dog*; 2- Analysis of Saedi's story (*Geda*) *Beggar* based on the principles and characteristics of the school of existentialism; 3- Chubak and existential thought; 4- The analysis of *The Little Black Fish* based on the philosophy of existentialism; 5- Examining existentialist tendencies in the story "*Kiss the Lovely Face of God*".

The purpose of this article is to examine some of the existentialist features in the stories of *Love on the Sidewalk*, *Kiss the Lovely Face of God*, some authentic narratives, etc.

In this research, after collecting sources and taking notes, data analysis was done based on the descriptive-analytical method.

3. Discussion

Features of existentialism school

- 1- Precedence of existence over nature;
- 2- Responsibility and freedom;
- 3- Apprehension;
- 4- Abandonment;
- 5- Loneliness and despair;
- 6- The choice and lack of moral standards.

4. Findings

Kiss the Lovely Face of God

- Doubting the existence of God and ignoring the supernatural:

In this story, Yunus is an "entity". He pays attention to himself and his humanness, and his continuous questions about God and existence are a sign of his self-control.

- Apprehension:

Anonymous life, human sufferings and bitter and black death cause Julia's anxiety and bring trouble and helplessness to her.

- Negation of science and reason:

In this story, Dr. Mohsen Parsa is a character whose all attention is on reason, although he does not take advantage because he does not pay attention to faith.

In the story of Pig's Bone and Lepers Hands, Susan, who was a tart, fell in love with Kianoush by her choice and with his help, she went beyond the stage of beauty and success and changed her nature and destiny.

In the story, I am not a Sparrow, Ibrahim said that I am no longer a sparrow (the symbol of the stage of beauty and prosperity).

5. Results

By studying Mustafa Mastour's stories, especially the two stories Kiss the Lovely Face of God, Pig's Bone and Leper's Hands, some of the features of the existentialism school, such as the authenticity of existence, choice, responsibility, etc., were obtained. The author's approach to the end of stories is more in line with the faith thoughts of Christian existentialists such as Soren Kierkegaard. In the story

"Kiss the Lovely Face of God", Yunus passed through the stage of beauty, prosperity, and morality by doubting and raising questions and gained a new faith. In the story of Pig's Bone and Leper's Hands, Susan, who was a tart, fell in love with Kianush by her choice and changed her nature and destiny. In the story, I am not a sparrow, Ibrahim also said that I am no longer a sparrow (the symbol of someone who is in the stage of beauty and success) and this means progressing to excellence and being different.







ویژگی های مکتب اگزیستانسیالیسم در داستان های مصطفی

مستور

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه سمنان، سمنان، ایران

رضا نیکو 

دانشیار، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه سمنان، سمنان، ایران

عبدالله حسن زاده میرعلی* 

چکیده

اگزیستانسیالیسم به معنای «اصالت وجود» یا «تقدم وجود» است. این مکتب با سورن کی پرگارد در دهه ۱۸۳۰ میلادی روی کار آمد؛ گرچه زمینه های آن وجود داشت. تقدم وجود بر ماهیت، مسئولیت، آزادی، دلهره، انتخاب و... از ویژگی های این مکتب است. در اگزیستانسیالیسم، انسان غریب است، چرا که از جنس طبیعت نیست. در مکانی رها شده که نه از جنس اوست و نه برای او ساخته شده. او ویژگی فطری ندارد و ماهیت خود را خودش به وجود می آورد. نخستین هدف اگزیستانسیالیسم آن است که انسان را از هویت خود باخبر سازد و او را نسبت به وجودش و وجود همه انسان ها مسئول کند. او باید با انتخاب آزاد، سرنوشت خود را رقم بزند. اگزیستانسیالیسم در ایران در دهه های چهل و پنجاه با تلاش های سید احمد فردید و علی شریعتی بر سر زبان ها افتاد. مصطفی مستور یکی از داستان نویسان بنام معاصر است. اولین کار ادبی او، دو چشم خانه خیس، در سال ۱۳۶۹ و اولین مجموعه داستانی وی، عشق روی پیاده رو، در سال ۱۳۷۷ به چاپ رسید. در داستان های مستور که بیشتر به اندیشه های ایمانی سورن کی پرگارد می انجامند به ویژه روی ماه خداوند را بیوس، استخوان خوک و دست های جذامی و من گنجشک نیستم، پاره ای از ویژگی های اگزیستانسیالیستی همچون اصالت وجود، تنهایی، یأس، دلهره، بدبینی و... دیده می شود که در این مقاله به آنها پرداخته شده است.

کلیدواژه ها: اگزیستانسیالیسم، مصطفی مستور، تقدم وجود بر ماهیت، مسئولیت، آزادی.

مقدمه

اگزیستانسیالیسم^۱ از کلمه فرانسوی *Existentiel* و کلمه انگلیسی *Existential* به معنای «وجودی» گرفته شده و خود به معنای «اصالت وجود» یا «تقدم وجود» است. ادبیات اگزیستانسیالیستی سوای نمایش و داستان بر بیان دقیق آگاهی شخصیت اصلی نسبت به حالت های درونی خود استوار است. انسان، هیچ حالت روانی از پیش تعیین شده ای چون رنج و شادی ندارد؛ این حالت ها برآیند آگاهی اوست (داد، ۱۳۸۵: ۴۹-۴۸).

پی‌یر دو بوادفر^۲، مورخ ادبی و منتقد فرانسوی، می گوید که اگزیستانسیالیسم با سقراط (۴۶۹-۳۹۹ پ.م) و سخن معروف او «خودت را بشناس»- شروع می شود و با آگوستین قدیس^۳ (۳۵۴-۴۳۰ م)، پاسکال^۴ (۱۶۲۳-۱۶۶۲ م)، من دو بیران^۵ (۱۷۶۶-۱۸۲۴ م)، شلینگ^۶ (۱۷۷۵-۱۸۵۴ م)، کی‌یر کگارد^۷ (۱۸۱۳-۱۸۵۵ م) و... ادامه می یابد (سیدحسینی، ۱۳۸۷، ج ۲: ۹۶۱ و فلین^۸، ۱۳۹۱: ۱۳).

دکارت^۹ (۱۵۹۶-۱۶۵۰ م) و بیکن^{۱۰} (۱۵۶۱-۱۶۲۶ م) نخستین اندیشمندان دوره جدید (قرن ۱۷-۲۰ م) هستند که با طرح «می اندیشم، پس هستم» و «علم، قدرت است»، نقش ویژه ای را برای انسان قائل شدند. اندیشه ورزان دیگری چون هیوم^{۱۱} (۱۷۱۱-۱۷۷۶ م)، کانت^{۱۲} (۱۷۲۴-۱۸۰۴ م) و... هم با طرح مسئله «انسان» و قراردادن او در صدر هستی، زمینه را برای شکل گیری اگزیستانسیالیسم فراهم کردند (مصلح، ۱۳۸۷: ۲۸-۲۳).

مکتب اگزیستانسیالیسم در دهه ۱۸۳۰ میلادی از اندیشه های سورن کی‌یر کگارد برآمد. پاره ای از سخنان او به سخنان عارفان می ماند: «مراقب لحظه باشیم؛ علم را خدا در دل ها می اندازد» و... کی‌یر کگارد عشق را بر عقل برمی گزیند و بر آن است که انسان با توسل

1. Existentialism.
2. Boadfer, P.
3. Augustine of Hippo.
4. Pascal, B.
5. Biran, M.
6. Schelling, F.
7. Kierkegaard, S.
8. Flynn, T.
9. Descartes, R.
10. Bacon, F.
11. Hume, D.
12. Kant, I.

به خداست که می‌تواند به آزادی دست یابد (حلبی، ۱۳۸۳، ج ۲: ۸۱). این اندیشه در بین مسیحی‌ها هم وجود دارد و از اینجاست که اگزیستانسیالیسم مسیحی داریم. کی‌یرکگارد، یاسپرس^۱ (۱۸۸۳-۱۹۶۹م) و گابریل مارسل^۲ (۱۸۸۹-۱۹۷۳ م) اگزیستانسیالیست‌های مسیحی‌اند.

در برابر اگزیستانسیالیسم مسیحی، اگزیستانسیالیسم الحادی یا بی‌خدایی قرار دارد که هایدگر^۳ (۱۸۸۹-۱۹۷۶ م) آن را طرح کرد و سارتر^۴ (۱۹۰۵-۱۹۸۰ م) و اگزیستانسیالیست‌های فرانسه در این گروه جای دارند^۵ (شمیسا، ۱۳۹۵: ۱۸۳ و بلاکهام^۶، ۱۳۹۱: ۱۰-۹).

نباید تصور شود که اگزیستانسیالیسم فلسفه‌ای سراپا الحادی است، زیرا مسئله‌ی اساسی در آن بودن واجب‌الوجود نیست؛ مهم آن است که بشر باید خودش، خود را بازابد و یقین کند که هیچ چیز نمی‌تواند او را از خود رها کند؛ حتی اگر دلیلی بیابد که بودن واجب‌الوجود را بر او ثابت کند (سارتر، ۱۳۶۱: ۷۸).

سارتر در ۲۹ اکتبر ۱۹۴۵ میلادی با سخنرانی پیرامون «آیا اگزیستانسیالیسم نوعی انسان‌مداری است؟» مکتب اگزیستانسیالیسم را پی‌ریزی کرد. این سخنرانی، تلنگر بزرگی برای حوزه‌ی اندیشه در پاریس بود و نقش یک شبه‌بیانیه را برای این مکتب ایفا کرد (فلین، ۱۳۹۱: ۹). شعارهایی که روی دیوارهای پاریس طی اعتراض دانشجویی در سال ۱۹۶۸ میلادی نوشته می‌شد، این بود: «زنده باد تخیل». این نشانگر خودانگیختگی، امید آرمانی و شاید بیهودگی غایی آن جنبش است که گاهی به نام انقلاب سارتری از آن یاد می‌شود (همان: ۱۴۸-۱۴۷).

اگزیستانسیالیسم در مقام یک پدیده‌ی فرهنگی ممکن است دوره‌ی خود را سپری کرده باشد، اما ردپای خود را در خرده‌فرهنگ‌ها و کلمه‌های دلهره، بدبینی، تعهد، اصالت و... بر جای نهاده است و همچنان به دفاع خود از آزادی فردی، مسئولیت و اصالت در قالب جبرگرایی، سازش‌کاری، خودفریبی، تکنولوژی‌گرایی و... ادامه می‌دهد و این کار را به

1. Jaspers, K.

2. Marcel, G.

3. Heidegger, M.

4. Sartre, J. P.

۵. سارتر در «اگزیستانسیالیسم همان اومانیزم» است، این تقسیم‌بندی را انجام داد.

6. Blackham, H. J.

شیوه‌ای تخیلی انجام می‌دهد؛ یعنی برای فهماندن اصول خود از هنر و تمثیل بهره می‌برد (فلین، ۱۳۹۱: ۱۵۰-۱۴۹، کاپلستن^۱، ۱۳۸۴: ۳۰۰-۲۹۹ و حقیقی، ۱۳۷۹: ۱۱-۷).
اگزستانسالیسم در ایران در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ بر سر زبان‌ها افتاد و فردید (۱۲۸۹-۱۳۷۳ ه. ش) و شریعتی (۱۳۱۲-۱۳۵۶ ه. ش) از سردمداران آن بودند (شمیسا، ۱۳۹۵: ۱۹۲)

۱. پیشینه پژوهش

در ارتباط با اگزستانسالیسم و ادبیات معاصر ایران باید از کتاب اگزستانسالیسم و ادبیات معاصر ایران نوشته امن‌خانی (۱۳۹۲) نام برد. نویسنده در فصل اول به مقدماتی پیرامون اندیشه وجودی، زمینه‌های شکل‌گیری آن و چرایی ورود این اندیشه به ایران، در فصل دوم به ارتباط اگزستانسالیسم و ژانرهای ادبی و در فصل سوم به تأثیر این اندیشه و مکتب بر ادبیات معاصر به‌ویژه شعر معاصر پرداخته است.

موسوی و همایون (۱۳۸۸) در مقاله خود با عنوان «اگزستانسالیسم هدایت و بن‌بست نوستالژی در سگ و لگردد» تلاش کرده‌اند نمود اندیشه‌های اگزستانسالیستی و معنای خاص نوستالژی از دیدگاه سارتر را در داستان سگ و لگردد نشان دهند.

محمدی فشارکی و هاشمی‌زاده (۱۳۹۳) در مقاله «تحلیل داستان گدای ساعدی بر اساس اصول و ویژگی‌های مکتب اگزستانسالیسم» به تحلیل اگزستانسالیستی داستان گدای ساعدی پرداخته‌اند.

خجسته و فسائی (۱۳۹۴) در مقاله خود با عنوان «چوبک و اندیشه وجودی (تحلیل داستان انتری که لوطی‌اش مرده بود در پرتو فلسفه اگزستانسالیسم)» به برخی از مؤلفه‌های اگزستانسالیسم به‌ویژه کنار گذاشتن واجب‌الوجود از مناسبت‌های اجتماعی و فردی، وانهادگی، تنهایی و دلهره در داستان انتری که لوطی‌اش مرده بود، پرداخته‌اند.

واعظ (۱۳۹۷) در مقاله «تحلیل ماهی سیاه کوچولو بر اساس فلسفه اگزستانسالیسم» داستان ماهی سیاه کوچولو را بر مبنای فلسفه اگزستانسالیسم با روشی ساختارشکنانه تحلیل کرده است.

1. Copleston, F.

حسن‌زاده میرعلی و پورسلیمی (۱۳۹۸) در مقاله «بررسی گرایش‌های اگزیستانسیالیستی در داستان روی ماه خداوند را ببوس» به مطالعه اصول مکتب اگزیستانسیالیسم در یکی از داستان‌های مصطفی مستور پرداخته‌اند. جستار حاضر با این مقاله تقریباً همسوست. مصطفی مستور (ذرتی‌پور) از داستان‌نویسان معاصر است. اولین کار ادبی او، «دو چشم‌خانه خیس» در سال ۱۳۶۹ و اولین مجموعه داستانی وی، «عشق روی پیاده‌رو» در سال ۱۳۷۷ به چاپ رسید. از دیگر آثار داستانی وی می‌توان «روی ماه خداوند را ببوس»، «چند روایت معتبر»، «من دانای کل هستم»، «استخوان خوک و دست‌های جذامی»، «حکایت عشقی بی‌قاف، بی‌شین، بی‌نقطه»، «تهران در بعدازظهر»، «سه گزارش کوتاه درباره نوید و نگار» و «من گنجشک نیستم» را نام برد (خادمی کولایی، ۱۳۹۱: ۹۲۲-۹۲۰). هدف از این مقاله، بررسی پاره‌ای از ویژگی‌های اگزیستانسیالیستی در داستان‌های «عشق روی پیاده‌رو»، «روی ماه خداوند را ببوس»، «چند روایت معتبر»، «استخوان خوک و دست‌های جذامی»، «حکایت عشقی بی‌قاف، بی‌شین، بی‌نقطه»، «سه گزارش کوتاه درباره نوید و نگار» و «من گنجشک نیستم» است.

۲. روش

در این جستار، پس از گردآوری منابع و یادداشت‌برداری، تجزیه و تحلیل داده‌ها بر اساس روش توصیفی-تحلیلی انجام یافته است.

۳. ویژگی‌های مکتب اگزیستانسیالیسم

توجه چشمگیر نویسندگان و شاعران معاصر به آرای اندیشمندان غربی ریشه در انقلاب مشروطه دارد. بسیاری از روشن‌اندیشان عصر مشروطه، اهتمام ویژه‌ای را برای ساختن کشور بر اساس الگوهای غربی از خود نشان دادند. جدای از این موارد، برخی از علمای دین هم در مسیر هماهنگ کردن انگاره‌های غربی با انگاره‌های سنتی و مذهبی قدم‌های جدی برداشتند. با آغاز دهه ۴۰ و ۵۰ بود که در برخورد اندیشه‌ورزان ایرانی با آرای غربی تغییر محسوسی ایجاد شد. کسانی چون فردید، شریعتی و آل‌احمد به جای قبول بی‌قید و شرط اندیشه‌های غربی به انتخاب آگاهانه دست زدند (امن‌خانی، ۱۳۹۲: ۸۶-۳۶).

اگزیستانسیالیسم در غرب هم در گفتمان‌های فلسفی و هم در گفتمان‌های ادبی وجود داشت. از این رو، ورود این اندیشه به ایران از هر دو رهگذر فلسفی و ادبی صورت گرفت؛

در گفتمان فلسفی، فردید و شریعتی و در گفتمان ادبی، هدایت و آل احمد نقش محوری را ایفا کردند (همان: ۴۱-۴۰).

۱-۳. تقدم وجود بر ماهیت

سارتر بر آن است که همه اشیا طبیعت و هستی، ماهیت و جوهرشان مقدم بر وجودشان است، مگر انسان که وجودش بر چیستی اش تقدم دارد. برای نمونه، نقاش پیش از آنکه دست به قلم برد، نقش تابلو در اندیشه او وجود دارد. خدا یا طبیعت نیز قبل از آفرینش هستی، ماهیت هستی در اندیشه اش بوده، اما درباره انسان چنین نیست؛ انسان، اول وجود پیدا کرده (بوده)، پس به ماهیت خود دست یافته (شده) است. از این رو، انسان بدون آنکه ویژگی فطری داشته باشد، آفریننده خود است (شریعتی، ۱۳۸۹: ۲۳-۱۸ و فولکیه^۱، ۱۳۴۳: ۴۷ و می^۲، ۱۳۹۵: ۱۰۵).

۲-۳. مسئولیت و آزادی

نخستین هدف اگزیستانسیالیسم آن است که انسان را از هویت خود باخبر کند و او را نسبت به وجودش و وجود همه انسان‌ها مسئول کند (سارتر، ۱۳۸۱: ۱۰۷). سارتر می‌گوید: «اگزیستانسیالیسم من، اگزیستانسیالیسم کافه‌ها نیست؛ اگزیستانسیالیسم کسانی که می‌خواهند از زندگی فرار کنند، نیست. کسانی که می‌خواهند مسئولیت را از دوش خود بیندازند، نباید به این مکتب پناه آورند. این مکتب، مکتب کار، مسئولیت، زندگی و آفرینندگی است». وقتی انسان چنین می‌اندیشد که خودش باید انسان بودنش را بسازد؛ از یک سو، احساس مسئولیت می‌کند و از سوی دیگر، احساس دلهره. وقتی صحبت از مسئولیت است که آزادی در میان باشد، چرا که مجبور هرگز مسئول نیست. بنابراین، یکی از امتیازهای اگزیستانسیالیسم، آزادی (ر. ک: مارسل^۳، ۱۳۸۲: ۱۳۸، ۱۴۱-۱۴۰، ۱۴۸-۱۴۷ و وارنوک^۴، ۱۳۸۰: ۲۱۲) است؛ انسان، بازیچه خود است و خودش می‌تواند آزادانه با سرنوشتش بازی کند (شریعتی، ۱۳۸۹: ۱۵-۱۴، ۲۶-۲۵ و سارتر، ۱۳۶۱: ۳۷-۳۶، ۵۲ و ۷۷ و فولکیه، ۱۳۴۳: ۷۵-۷۰).

1. Foulquié, P.

2. May, R.

3. Marcel, G.

4. Warnock, M.

اگزیستانسیالیست‌ها، فرد بودن در جامعه توده‌وار را یک کامیابی می‌دانند. جامعه امروز از فردگرایی دور شده و از این رو، کی‌یرکگارد جمع‌گرایان را «عوام‌الناس»، نیچه^۱ (۱۸۴۴-۱۹۰۰ م) «گله»، هایدگر «انسان منتشر» و سارتر «یکی چون همه» می‌خوانند (فلین، ۱۳۹۱: ۴۳-۴۴). البته، اگزیستانسیالیسم برای اجتماع و محیط ارزش زیادی قائل است، چراکه ماهیت انسان در ارتباط شکوفا می‌شود. سارتر می‌گوید که دلیلی برای زندگی کردن نداریم، اما زندگی می‌تواند معنا و ارزش داشته باشد. مرگ که برآیند تصادف است، بیهودگی هستی را نشان می‌دهد، اما روی هم رفته انسان مسئول است؛ البته [ابتدا] مسئول خود (شمیسا، ۱۳۹۵: ۱۸۶ و وارنوک^۲ ۱۳۷۹: ۵۰، ۶۹ و، ۹۷-۹۶ و گوتک^۳، ۱۳۸۷: ۱۶۷ و ۱۸۶ و وارنوک^۴، ۱۳۸۰: ۱۸۶-۱۸۵)

۳-۳. دلهره

سارتر می‌گوید که دلهره در اندیشه من، دغدغه‌ها و تپش‌های قلب یک انسان مسئول است؛ کسی که بار رسالت ساختن انسان بودن خود، آینده خود حتی دیگران را بر دوش دارد و تنها خودش مسئول خوب و بد خویش است (شریعتی، ۱۳۸۹: ۲۹ و مارسل، ۱۳۸۸: ۱۱۰ و ۱۵۹).

دلهره، انسان را می‌سازد؛ زیرا مدام در این دلهره به سر می‌برد که بهترین راه عمل کدام است. از این رو، تا زمان مرگ نمی‌توان درباره او قضاوت کرد (شمیسا، ۱۳۹۵: ۱۸۷-۱۸۶). هایدگر، آمدن انسان به هستی را حاصل یک تصادف می‌داند. اگزیستانسیالیسم او، مطالعه «باشنده» است؛ یعنی وجودی که باید در هستی باشد. برخلاف دکارت که می‌گوید «من هستم، پس می‌اندیشم»، هایدگر انسان را وابسته به هستی می‌داند. هر دازاین (وجود) کمابیش می‌داند که کار هستی هیچ در هیچ است. او بی‌هدف و از سر اتفاق به هستی آمده و این او را دچار دلهره و پریشانی می‌کند. دازاین، همیشه در حال مراقبه است و می‌داند که آخرالامر گل کوزه‌گران خواهد شد. پس، همواره احساس گناه دارد و هراس از پوچی او را آزار می‌دهد. او با مرگ برای همیشه رها خواهد شد.

1. Nietzsche, F.
2. Warnock, M.
3. Gutek, G. L.
4. Warnock, M.

کامو^۱ (۱۹۱۳-۱۹۶۰ م) چاره پوچی برآمده از مسخرگی و بیهودگی زندگی و تصمیم به خودکشی را در عصیان می‌داند (شمیسا، ۱۳۹۵: ۱۹۰-۱۸۷). سارتر می‌گوید که من، اخلاقی را که بر پایهٔ دین، سنت، قرارداد و... باشد، قبول ندارم. آن اخلاقی را که خودم می‌گویم و انسان انتخاب می‌کند، می‌پسندم. هر مقدسی را که انسان مقدس تلقی کرد، من آن را پایهٔ اخلاق می‌دانم. اینجاست که دلهره به جان هر انسانی می‌افتد، چراکه او نه تنها مسئول سرنوشت خود که مسئول سرنوشت همهٔ انسان‌هاست (شریعتی، ۱۳۸۹: ۳۱ و ۳۴؛ سارتر، ۱۳۶۱: ۳۳-۲۹؛ فولکیه، ۱۳۴۳: ۸۵-۷۵؛ می، ۱۳۹۵: ۱۴ و ۲۶-۳۰ و وارنوک، ۱۳۸۰: ۱۹۰، ۱۹۲ و ۱۹۴).

۳-۴. وانهادگی

«وانهادگی» یعنی سرنوشت انسان به دست خودش سپرده شده؛ چه از سوی خدا و چه از سوی طبیعت. پس، این استقلال بزرگ‌ترین دلهره را برای انسان به وجود آورده، زیرا انسان یک موجود رهاشده در هستی است (شریعتی، ۱۳۸۹: ۳۶-۳۵؛ سارتر، ۱۳۶۱: ۳۴-۳۳ و فلین، ۱۳۹۱: ۷۲-۷۱).

۳-۵. تنهایی و یأس

مسئله تنهایی پیش از سارتر در کتاب‌های کامو طرح شده است. او بیش از سارتر از تنهایی رنج می‌برد. «بیگانه» او نماینده انسانی است که با خدا، طبیعت و هر چه که هست، بیگانه است. در اگزستانسیالیسم، انسان غریب است، چراکه از جنس طبیعت نیست. در مکانی رها شده که نه از جنس اوست و نه برای او ساخته شده است (شریعتی، ۱۳۸۹: ۳۷؛ سارتر، ۱۳۶۱: ۴۴ و محمدی فشارکی و هاشمی‌زاده، ۱۳۹۳: ۱۱۵).

۳-۶. انتخاب و نبود معیار اخلاقی

انسان هیچ نیست جز آنچه خودش می‌سازد؛ یعنی در درجهٔ اول، انتخاب و در درجهٔ دوم، عمل؛ اما بر اساس کدام معیار؟ اینجاست که ضعیف‌ترین قسمت مکتب اگزستانسیالیسم نمودار می‌شود و سارتر مجبور است به این ضعف بزرگ تن دهد، چراکه خود را از همهٔ معیارهای عالی و مطلق جدا کرده است. اگزستانسیالیسم برابر ماتریالیسم که انسان را

1. Camus, A.

بازیچه جبر تاریخ می‌داند و برابر ناتورالیسم که انسان را یک شیء طبیعی می‌شناسد و برابر جبر که انسان را ابزار قانون‌هایی که در دسترس او نیست، معرفی می‌کند و برابر مارکسیسم که می‌پندارد با حل شدن مسئله اقتصاد تمام رنج‌های بشر به سرانجام می‌رسد و برابر جریان‌های نیهیلیستی و بدبینی‌های مبتنی بر پوچی مطلق عالم، عالی‌ترین مکتب‌هاست، اما از آنجا که برای انسان و نجاتش هیچ راهی و هیچ الگوی مطلقى که همه انسان‌ها به آن ایمان داشته باشند و برابر آن احساس مسئولیت کنند، ارائه نمی‌دهد، مکتب ضعیفی است (شریعتی، ۱۳۸۹: ۴۳-۴۲ و ۶۰-۵۸؛ سارتر، ۱۳۶۱: ۲۷-۲۶؛ مصلح، ۱۳۸۷: ۴۱؛ وارنو، ۱۳۷۹: ۲۲ و ۵۴-۵۳؛ کاپلستن، ۱۳۸۴: ۲۷۱-۲۶۹ و وارنو، ۱۳۸۰: ۱۸۷-۱۸۶).

۴. مرحله‌های سیر اگزیستانسیالیسم

۴-۱. مرحله زیبایی و کامیابی

انسان در این مرحله خود را در کانون عالم تصور می‌کند. خواسته‌هایش جزئی است و همه همت او در کام‌جویی بیشتر است. همواره در حال زندگی می‌کند و پیوستگی زمان برای او بی‌معناست. هیچ چیز او را به تفکر و تأمل نمی‌کشاند و از سطح عبور نمی‌کند، زیرا بی‌قید و بند است. از هرچه عیش آنی او را برهم بزند، رویگردان است. به محض پایان یافتن یک لذت به دنبال لذتی دیگر می‌رود. از این رو، تابع عقل و منطق نیست. از انتخابی که او را متعهد کند و در امتداد زمان ملزم به کار، اجتناب می‌کند. بیشتر دستخوش اتفاق‌ها و تصمیم‌های آنی است. از آنجا که انتخاب آگاهانه و اصولی نیاز است، ازدواج نمی‌کند و در صدد اغوا و اغفال برمی‌آید.

۴-۲. مرحله اخلاقی

نشانه‌های ورود به این مرحله، اهمیت یافتن نظم، هدف، اصول و خواست‌های کلی در زندگی است. انسان، اخلاقی جدی است و به جمع می‌اندیشد. او اهل عمل به تکلیفی است که خود از روی آگاهی انتخاب کرده است. هرچه را برعهده بگیرد، سعی می‌کند به خوبی انجام دهد. در این مرحله به ازدواج تن می‌دهد، چرا که شیفته تقید و تعهد است. مرحله اخلاقی، انسان را به معنای حقیقی سعادت‌مند نمی‌کند، بلکه انسان در این مرحله قدر زندگی را بیشتر می‌داند و تلاش می‌کند با وجود بدبختی‌ها، خوشبخت شود.

۴-۳. مرحله ایمانی

در اینجا انسان به بالاترین مرحله اگزستانسیالیسم نائل می‌آید. ایمان، توأم با رنج و محنت و ریاضت است. شور و شوقی که از ایمان برمی‌خیزد، سبب قبول خلاف عقل و عرف می‌شود. انسان در این مرحله، احساس گناه می‌کند (او از ابتدا گناهکار است). باید بکوشد با کنار نهادن هدف و به خطر انداختن خود از گناهش بکاهد. ایمان، خطر کردن و شیدایی است. اگر سالک این را نفهمد، هنوز در بند خود است. در مرحله ایمانی باید خود را به تمامی تسلیم کرد (مصلح، ۱۳۸۷: ۵۵-۵۰).

۵. یافته‌ها

از آنجا که بسامد و ویژگی‌های اگزستانسیالیستی در داستان‌ها متفاوت است، ترتیب بسامدی رعایت شده است.

۵-۱. روی ماه خداوند را ببوس

۵-۱-۱. تردید در وجود خدا و نادیده گرفتن ماورای طبیعت

تردید در وجود خدا و ماورای طبیعت در سرتاسر این داستان به چشم می‌آید. در این داستان، یونس یک «وجودی» است. او به خودش و به انسان بودنش توجه دارد و سؤال‌های پیاپی او درباره خدا و هستی نشان از خودمداری اوست:

«با خودم می‌گویم: خداوندی هست؟» (مستور، ۱۳۹۲: ۳)

«من با خودم فکر می‌کنم احتمالاً خداوندی وجود ندارد» (همان: ۴).

«جولیا می‌گه بهترین فرض اینه که خدایی در کار نباشه، چون فقط در این صورته که مجبور نیستیم گناه وجود بیماری‌های لاعلاج رو به گردن او بندازیم» (همان: ۷).

«وقتی هیچ دلیل قانع‌کننده‌ای نه برای اثبات وجود خداوند و نه برای انکارش فعلاً نمی‌شناسم و شک مثل آونگی دائم مرا به سوی ایمان و کفر می‌برد و می‌آورد، پیداست که حرف زدن درباره موضوعی مثل مکالمات خداوند و موسی تا چه حد برایم ناخوشایند و کسالت‌بار است» (همان: ۲۰).

«به نظر تو خداوند وجود داره؟... هست یا نیست؟... اگه نیست چرا ما هستیم؟... اراده‌توانا و ذی‌شعور مایل بوده که ما وجود پیدا کنیم... اگه خداوندی هست، پس این همه نکبت برای چیه؟... کجاست ردپای آن قادر محض؟... ما نمی‌دونیم... این چیزی است که علم به ما می‌گه. علم، مطمئن‌ترین و صادقانه‌ترین ابزاری است که با فروتنی تمام به ما می‌گه که: «نمی‌دانم»... اگه خداوندی وجود داشته باشه، مرگ پایان همه چیز نخواهد بود... اگه خداوندی در کار نباشه، مرگ پایان همه چیزه و در آن صورت زندگی کردن با فرض وجود خداوند که نتیجه‌اش دوری جستن از بسیاری لذت‌هاست... واقعاً به باخت بزرگه» (همان: ۲۴-۲۶).

«واقعاً فرشته‌ها وجود دارند؟» (همان: ۴۵).

«به نظر تو خداند واقعاً بر کوه تجلی کرده؟... تو واقعاً به این افسانه‌هایی که می‌گی باور داری؟...» (همان: ۵۵).

«هیچ کس نمی‌تونه با منطق علمی ثابت کنه که موسی در آن شب سرد و تاریک، صدای خداوند رو از میان درخت شنید یا نشنید» (همان: ۷۱).

نبود دلیل قانع‌کننده برای مبدأ هستی، ناشناخته بودن منشأ شر، شک درباره‌ی مابعدالطبیعه و وقایع پیرامون پیامبر اولوالعزم و... گویای این ویژگی‌های اگزستانسیالیستی است.

۵-۱-۲. تنهایی و ناامیدی

پرتاب شدگی به هستی و فریادرسی نداشتن، یأس و ناامیدی را برای جولیا به دنبال می‌آورد:

«می‌خواد بدونه بیست و پنج سال پیش یعنی درست قبل از تولدش کجا بوده. نمی‌دونه چرا بیست و پنج سال قبل، نه یک سال زودتر و نه یک سال دیرتر متولد شده. می‌پرسه هزاران ساله که جهان وجود داشته، اما او نبوده؛ پس چه دلیلی باعث شده که او ناگهان بیست و پنج سال قبل وجود پیدا کنه و به زندگی پرتاب بشه؟ آن هم چه زندگی‌ای! پر از رنج و درد و فقر و بیماری و اندوه که آخر هم به مرگ منتهی می‌شه. جولیا به آفرینش و زندگی

و مرگ، اشکالات جدی می‌گیره و این، زندگی رو براش تلخ و دشوار می‌کنه» (همان: ۶).

فقدان یا نقصان معرفت دربارهٔ پیش از در وجود آمدن و فلسفهٔ مصایب پیرامون زندگی انسان و مرگ، شخصیت داستان را به تنهایی و نومییدی سوق می‌دهد.

۵-۱-۳. اصالت وجود و ترس از مرگ و فراموش شدن

یک «وجودی» از آنجا که مرگ را پایان پوچ زندگی می‌داند از آن هراس دارد، چراکه مرگ وجود او را به دست فراموشی خواهد سپرد. از این رو، در پی آن است که به هر شکل شده ردی از اصالت خود به جا بگذارد:

«[جولیا] همیشه توی خودش فرورفته. می‌گه دلایل زیادی داره که ثابت می‌کنه او نباید وجود داشته باشه و به همین خاطر همیشه از اینکه وجود داره شگفت زده می‌شه. دنبال دلیل موجهی برای بودنش می‌گرده» (همان: ۶).

«باید قبل از مرگ در چیزی چنگ بیندازم... باید قبل از رفتن، خودم را جا بگذارم... اگر جای پای مرا دیگران نبینند، من دیگر نیستم... من نمی‌خواهم نباشم... آدمی که مشهور نیست، وجود ندارد... وجود دارد، اما فقط برای خودش نه دیگران و کسی که فقط برای خودش وجود داشته باشد، تنهاست و من از تنهایی می‌ترسم» (همان: ۱۱-۱۰).

ترس از فراموشی و تنهایی، شخصیت داستان را بر آن می‌دارد تا برای هستی‌اش بکوشد و این «بودن» را به دیگران نشان دهد و به یادها بسپارد.

۵-۱-۴. انتخاب و عمل

در این مکتب، انسان است و انتخابش. او بازیچه خود است و ماهیت و سرنوشتش به دستانش باز بسته است. او از سر آگاهی و آزادی انتخاب می‌کند و به پیش می‌رود:

«من فکر می‌کنم هر کس در هر موقعیت می‌دونه که خوب‌ترین کاری که می‌تونه انجام بده چیه، اما مشکل زمانی شروع می‌شه که آدم نخواه این خوب رو انتخاب کنه... آگه شما در برابر موقعیتی، خوب رو انتخاب کنید، راه اندکی وضوح پیدا می‌کنه... این انتخاب‌ها

مثل دالانی هزار تو همیشه در مقابل شما قرار دارن. هر انتخاب درست شتاب شما رو بیشتر می‌کنه... زندگی مواجهه ابدی آدم‌هاست با این انتخاب‌ها... کسی که فقط خوب‌ها رو انجام می‌ده، به تدریج به یکی از کانون‌های هستی تبدیل می‌شه... چنین کسی آگه بخواد، نه تنها صدای سوسک‌ها که حتی خیال‌های اون‌ها رو هم می‌تونه درک کنه... به هر حال، همه هیچ چیز نیستند مگر مجموعه‌ای از رفتار. وزن معنوی هر کس مجموع وزن رفتارهاشه. به نظر می‌رسه که هر انتخاب مثل خطی است که بر صفحه سفید هستی خودمون می‌کشیم» (همان: ۸۷-۸۵).

«یونس، تو آگه خداوند رو از بین ما کنار بذاری، هر دوی ما رو کنار گذاشته‌ای. من یا باید خداوند رو به خاطر تو قربانی کنم و یا به خاطر او از عشق تو بگذرم. من راه دوم رو انتخاب می‌کنم یونس» (همان: ۱۰۳).

انسان با انتخاب درست و عمل به آن می‌تواند وجودی متمایز از دیگران داشته باشد. این انتخاب یک انتخاب فردی است و هر انتخاب پله‌ای است از نردبان ترقی.

۵-۱-۵. دلهره

زندگی در این هستی که انسان به آن پرتاب شده و در آن رها شده، ترس و لرز را به دنبال می‌آورد. علاوه بر این، بار مسئولیت را به دوش داشتن و نگرانی در انتخاب بهترین‌ها و مرگ دلهره‌آور است:

«چه دلیلی باعث شده که او [جولیا] ناگهان بیست و پنج سال قبل وجود پیدا کنه و به زندگی پرتاب بشه؟ آن هم چه زندگی‌ای! پر از رنج و درد و فقر و بیماری و اندوه که آخر هم به مرگ منتهی می‌شه» (همان: ۶).

«کلافه و درمانده به دوطرف خیابان نگاه می‌کنم... و ترس برم می‌دارد...» (همان: ۷۶).

زندگی بی‌نام و نشان، آلام انسانی و مرگ تلخ و سیاه، سبب دلهره جولیا می‌شود و کلافگی و درماندگی را برای او به دنبال می‌آورد.

۵-۱-۶. عادت‌گریزی

انسان وجودی انسانی است که به دنبال خلاف آمد عادت است. او با خودش به پیش می‌رود، نه با جماعت. به معیار و اسوه توجه ندارد و معناداری زندگی برایش در متفاوت بودن و از لون دیگر بودن است:

«چرا سایه به چیزی اعتراض نمی‌کند؟ حتی در چیزی تردید هم نمی‌کند... کاش ذره‌ای از یقین سایه در من بود... یقین آن‌ها از کجا آمده است؟ اگر ندانستن و فکر نکردن به ماهیت آفرینش چنین یقینی می‌آورد، من به سهم خودم به هرچه دانستن این چنینی است لعنت می‌فرستم» (همان: ۳۶-۳۷).

«قبول دارم که زمانی به این چیزها اعتقاد داشتم، اما حالا نمی‌تونم به چیزهایی که تو و علی و چه می‌دونم، خیلی‌های دیگه ایمان دارید، ذره‌ای باور داشته باشم... خودم هم از این وضعیتی که دچارش شده‌ام راضی نیستم...» (همان: ۵۶).

بی‌تفاوت بودن به مسائل پیرامون زندگی انسان و عدم تردید در هستی و پدیده‌های آن، شخصیت اگزیستانسیالیستی داستان را به اعتراض و سؤال واداشته است. او از این مسئله می‌رنجد.

۵-۱-۷. نفی علم و عقل

بین اگزیستانسیالیست‌ها در توجه به عقل و ایمان تفاوت نسبی وجود دارد (حلبی، ۱۳۸۳، ج ۲: ۸۱). در این داستان، دکتر محسن پارسا شخصیتی است که همه توجهش به عقل است، گرچه طرفی بر نمی‌بندد، چرا که به رهگذر ایمان چشم ندارد:

«مثل اینکه فلسفه بدجوری در رو بسته... این چیزها رو نمی‌شه فهمید یا درک کرد یا حتی توضیح داد... هیچ کس نمی‌تونه با منطق علمی ثابت کنه که موسی در آن شب سرد و تاریک، صدای خداوند رو از میان درخت شنید یا نشید» (همان: ۲۳ و ۷۱).

«دکتر پارسا [خیلی سعی کرد تا همه چیز رو بفهمه، اما نتونست... ناگهان دریافت که در هستی چیزهایی هست که با ابزارهای او نمی‌شه اون‌ها رو اندازه گرفت یا فهمید» (همان: ۱۰۱).

«برخلاف تجربه طبیعت که قانون‌هاش بعد از آزمایش به دست می‌آد، اول باید به قانونی ایمان بیاری و بعد اون رو آزمایش کنی... هر اندازه که به خداوند باور داشته باشی، خداوند همون اندازه برای تو وجود داره. هرچه بیشتر به او ایمان بیاری، وجود و حضور او برای تو بیشتر می‌شه» (همان: ۷۳).

پافشاری دکتر پارسا بر علم و گزاره‌های علمی برای شناخت همه هستی، سرانجام او را به این نتیجه می‌رساند که با این ابزار نمی‌توان به جایی رسید. در برابر صدای دکتر پارسا، صدای دیگری وجود دارد که مسئله ایمان را نادیده نمی‌گیرد و مبدأ هستی را درمی‌یابد و پس می‌جوید.

۵-۱-۸. مرحله‌های سیر اگزیستانسیالیسم

در این داستان، سیر ماهیت یونس و تا اندازه‌ای دکتر پارسا از مرحله حسی به مرحله‌های عقلی، اخلاقی و ایمانی دیده می‌شود. یونس با سؤال‌های پیاپی درباره خدا و هستی، ماهیت خود را شکل می‌دهد. گارسونی که صدای نیایش سوسک‌ها را می‌شنود، کسی است که به وجود آرمانی و ایمان دست پیدا کرده است:

«یونس، [مثل اینکه فلسفه بدجوری در رو بسته... این چیزها رو نمی‌شه فهمید یا درک کرد یا حتی توضیح داد... هیچ کس نمی‌تونه با منطق علمی ثابت کنه که موسی در آن شب سرد و تاریک، صدای خداوند رو از میان درخت شنید یا نشنید» (همان: ۲۳ و ۷۱).

«برخلاف تجربه طبیعت که قانون‌هاش بعد از آزمایش به دست می‌آد، اول باید به قانونی ایمان بیاری و بعد اون رو آزمایش کنی... هر اندازه که به خداوند باور داشته باشی، خداوند همون اندازه برای تو وجود داره. هرچه بیشتر به او ایمان بیاری، وجود و حضور او برای تو بیشتر می‌شه» (همان: ۷۳).

«خدا همه جا هست» توی زبان طفل شش ماهه‌ای که از تشنگی خشک شده بود... توی تنهایی آدم‌ها. توی استیصال. توی خدایا چه کنم‌ها... توی بازی بچه‌ها... توی نماز علی... توی شک... توی عشق تو به سایه» (همان: ۱۰۶-۱۰۵).

«وقتی گارسون سوپ‌ها را می‌آورد، علی به او می‌گوید که یکی از آن‌ها را برگرداند... می‌گویم: «این یارو دیگه کی بود؟» لبخند می‌زند و می‌گوید: «کسی که حتی صدای نیایش سوسک‌ها رو هم می‌شنوه»» (همان: ۸۴-۸۳).

یونس سرانجام ایمان تازه می‌کند:

«چند قدم که دور می‌شوم، صدای فریاد شادی پسرک توی پارک بلند می‌شود. به پشت سرم نگاه می‌کنم، اما وقتی پسرک جیغ می‌کشد: «هورا! هورا! بچه‌ها بادبادک من رسید به آسمون، رسید به خدا»، به آسمان نگاه می‌کنم. به جایی که بادبادک رسیده است، به خداوند» (همان: ۱۱۳).

«دکتر پارسا» خیلی سعی کرد تا همه چیز رو بفهمه، اما نتونست... ناگهان دریافت که در هستی چیزهایی هست که با ابزارهای او نمی‌شه اون‌ها رو اندازه گرفت یا فهمید» (همان: ۱۰۱).

تردید یونس و پرسش‌های او و اصرار دکتر پارسا بر مسئله علم و دیدن درماندگی گزاره‌های علمی، همه و همه نشان‌دهنده سیر وجود این دو شخصیت از تباهی به تعالی است.

۲-۵. استخوان خوک و دست‌های جذامی

۱-۲-۵. عادت‌گریزی

دانیال مدام هستی و انسان را زیر سؤال می‌برد. او از روزمرگی و عادت‌مآبی انسان‌ها به تنگ آمده:

«اون پایین دارید چی کار می‌کنید؟ با شما هستم! با شما عوضی‌ها که عینهو کرم دارید تو هم می‌لولید... حالا با این عجله کدوم جهنمی قراره برید؟ قراره چه غلطی بکنید که

دیگرون نکرده‌ند؟ واسه چی سر یه مستطیل یا مربع خاکی دخل هم رو می‌آرید؟ بدبخت‌ها! شما به خودی خود بدبخت هستید، دیگه واسه چی اوضاع رو بدتر می‌کنید؟... عاشق می‌شید و بعد عروسی می‌کنید و بعد بچه‌دار می‌شید و بعد حالتون از هم به هم می‌خوره و طلاق می‌گیرید... من می‌گم که هیچ آشغالی نیستید» (مستور، ۱۳۸۴: ۷-۵).

«اگه از عرض خیابون گذشتی و ماشین زیرت نکرد، خیلی خوشحال نشو، چون قراره کسی درست اون‌ور خیابون جیبت رو بزنه» (همان: ۲۳).

«فرض اول، مرگی در کار نیست. اگه مرگ نباشه، آدم‌ها از بزرگ‌ترین خطر و بزرگ‌ترین تهدید هستی نجات پیدا می‌کنند... همه جاده‌ها... به جای وحشتناکی می‌رسند که شما ترسوها و ابله‌ها اسمش رو... گذاشته‌ید مرگ... چون هیچ اسم دیگه‌ای به عقل ناقصتون نرسیده، اسمش رو گذاشته‌ید مرگ» (همان: ۳۸-۳۷).

«چرا مشتی عوضی رو پرت کرد توی این خراب‌شده که حتی بلد نیستند اون‌رو، عظمت اون‌رو، هجی کنند؟» (همان: ۵۷-۵۶).

دانیال یک «وجودی» است. او از اینکه انسان‌ها درباره فلسفه هستی و مرگ سؤالی نمی‌کنند و از خلاف آمد عادت کام نمی‌طلبند به شدت ناراحت است.

۲-۲-۵. تردید در وجود خدا

بارشدن مصیبت‌ها، به هم ریختگی درونی و رهاشدگی در دنیا، دانیال را به شک و گمانه‌زنی نسبت به مبدأ هستی می‌کشاند، اما او انکار نمی‌کند، چرا که انسان‌ها را عروسک‌هایی در دست عروسک‌گردان می‌داند:

«آنتونی فلو رو که می‌شناسی. می‌گه توی این دنیای عوضی و هیشکی به هیشکی، دیگه چی باید اتفاق بیفته که مؤمنان اقرار کنند خداوندی در کار نیست یا اگه هست، خیلی مهربون نیست» (همان: ۵۵).

«شما فقط رقص عروسک‌ها رو می‌بینید... آگه اون عروسک‌ها... عقل و شعور داشتند... خیال می‌کردند نخعی در کار نیست. این همون چیزیه که شما کله‌پوک‌های عوضی تا دم مرگ هم متوجهش نمی‌شید» (همان: ۷۸).

دانیال از مرحله زیبایی و کامیابی گذشته و در مرز اخلاق و ایمان قرار دارد و با در آمدن به مرحله ایمانی به جواب خود دست پیدا خواهد کرد.

۵-۲-۳. انتخاب

در این داستان، سوسن که با مردان بسیاری در ارتباط است با انتخاب آزادانه خود عاشق کیانوش می‌شود و ماهیت و سرنوشت خود را تغییر می‌دهد. او با کمک کیانوش از مرحله زیبایی و کامیابی بیرون می‌رود:

«- گمونم عاشقت شده‌ام؛ همین. کیانوش با وحشت نگاهش کرد...
- من نمی‌تونم سوسن؛ نمی‌تونم... من آگه به تو دست بزنم، مثل اینه که تو رو کشته‌ام. تو ماهی سوسن...
- این انصاف نیست من رو تا اینجا بیاری و بعد رها کنی. من هم می‌خوام آدم باشم، کیا...
- از من نخواه جلوتر پیام سوسن. به خاطر خودت. به خاطر من... تو تا وقتی هستی که من دور باشم.
[سوسن] بی‌هدف توی چند خیابان قدم زد... کنار خیابان ایستاد. پا جروی قرمز کمی جلوتر توقف کرد... سوسن زیر لب گفت: «کثافت!...» [و] برگشت به آپارتمانش» (همان: ۷۳-۷۰).

متفاوت شدن روند زندگی سوسن از رهگذر آن اتفاق درونی که برای او افتاد، سبب شد که او با انتخاب درست و فردی به مرحله اخلاقی قدم بگذارد. دانیال می‌گوید که این هستی سراسر درد است و انسان باید به جای چنگ زدن به آن، در پی رهایی باشد. او با انتخاب آزاد خود در پی آن است که چیستی خود را معنادار کند و اندوه، رهگذر خوبی برای این کار است:

«مسیح کلمه بود. کلمه مقدسی که خداوند او را القا کرد... شما چی هستید. یه مشت کلمه مهمل و بی‌معنا و پوچ. یه مشت کلمه زشت و رکیک. درسته که هرکس یه کلمه‌ست، اما معنای رو خودش می‌سازه و زندگی -اگه شما عوضی‌ها شعور فہمیش رو داشته باشید- یعنی کلمات در بازی... [ولی همه کلمات] پر از اندوهند» (همان: ۷۹).

دانیال از روزمرگی‌ها اندوهگین است و نمی‌تواند همچون دیگران بی‌تفاوت باشد و دست به انتخاب نزند. او کلمه‌ای است که اندوه را انتخاب می‌کند تا از رهگذر آن ماهیت خود را تغییر دهد.

۳-۵. من گنجشک نیستم

۳-۵-۱. ناامیدی، بدبینی، پوچ‌انگاری هستی و ترس از مرگ
گنجشک در این داستان می‌تواند سمبل کسی باشد که در مرحله زیبایی و کامیابی به سر می‌برد. من گنجشک نیستم؛ یعنی من از سطح عبور کرده‌ام و رو به تعالی دارم، از این رو، مرگ برای من هراس‌انگیز نیست و درمانده نخواهم شد:

«همین که به آسفالت نگاه می‌کنم باز آن حس، آن هیولا می‌آید سراغم: مرگ» (مستور، ۱۳۸۸: ۱۹).

«هیچ مرگی دنیا را به آخرین نقطه‌اش نخواهد رساند، ما را اما شاید برساند» (همان: ۳۱).

«از وقتی که افسانه بچه را ناخواسته سقط کرد و من دفنش کردم، دائم حسش می‌کنم... نوعی وحشت و ترس و نگرانی و اضطراب شدید است از مردن. از این فکر که ته این زندگی چیست. از این فکر که... زندگی ات سرعت گرفته... ناگهان چیزی می‌آید وسط و تو دوپایی می‌زنی روی ترمز و همه چیز متوقف می‌شود» (همان: ۳۴).

«من از اینکه یکی از شما هستم از همه سنگ‌ها و درخت‌ها و حیوانات خجالت می‌کشم. شما اگه یه جو عقل داشتید... از سنگ‌ها و درخت‌ها خیلی چیزها یاد می‌گرفتید... هیچ کاری نمی‌شه کرد... همه چیز از بیخ و بن غلطه. هیچ چیز سر جاش نیست» (همان: ۴۱-۴۰).

«من دفن خواهم شد، زیر آوار این کلمات... روح من از حرارت این کلمات... از نشانه‌های بهت و خیرگی... و از سنگینی واژه‌ درماندگی خُرد خواهد شد. درم آن ده خواهد شد» (همان: ۵۱-۵۰).

«اگه این دنیای عوضی معنایی داشته باشه، قسم می‌خورم به خاطر اینه که امثال تاجی توش زندگی می‌کنند» (همان: ۶۷).

«شرط می‌بندم داره تو دلش فحش می‌ده به کسانی که پرتش کرده‌اند تو این دنیای هیشکی به هیشکی و هرکی به هرکی» (همان: ۷۸).

مرگ را هیولا دیدن و پایان زندگی دانستن، ترس و ناامیدی را به دنبال آورده و شرمنده شدن از همه سنگ‌ها و... می‌تواند برآیند تفاوت دید و گذشتن از مرحله زیبایی و کامیابی باشد.

«[صوفی (درویش):] مرگ رو درست کرده‌اند تا باهش ما رو بترسونند. عین لولوی سر خرمن که واسه ترسوندن گنجشک‌ها درست می‌کنند... من گنجشک نیستم» (همان: ۸۱ و ۸۵).

نترسیدن از مرگ گویای پشت سر گذاشتن دو مرحله زیبایی و کامیابی و قدم نهادن به مرحله ایمانی است.

۴-۵. حکایت عشقی بی قاف، بی شین، بی نقطه

۴-۵-۱. ناامیدی، بدبینی، پوچ‌انگاری هستی

زیر سؤال بردن دنیا و قوانین آن، نمودار بدبینی و یأس انسانی است که از تنهایی و وانهادگی رنج می‌برد و برای رهایی تقلا می‌کند:

«اگه قرار باشه کسی یا چیزی توی این دنیا به تخته ش کم باشه، به نظر من خود این دنیای عوضیه. دنیای عوضی با قانون‌های عوضی ترش» (مستور، ۱۳۸۷: ۲۲).

۵-۴-۲. تردید در وجود خدا

ناشناخته بودن و معماگونگی فلسفه آفرینش و محدود بودن دایره آگاهی از مسائل گوناگون، آدمی را به تردید و انکار درباره حضور مؤثر خدا و قیاس‌های نادرست وامی‌دارد:

«می‌خواست بفهمد چرا در تولید مثل انسان هم مثل کارخانه عروسک‌سازی... باید ضایعات [ناقص‌الخلقه‌های مادرزاد] وجود داشته باشد... گفت به نظر می‌رسد کنترلی بر آنچه تولید می‌شود وجود ندارد» (همان: ۴۴).

۵-۴-۳. نفی علم و عقل

خوشبخت‌ترین‌ها بی‌سوادانند، چرا که علم و عقل نمی‌تواند به همه سؤال‌های انسان پیرامون هستی و ماورای هستی جواب دهد. در واقع، انسان با نفی علم و عقل از رنج و سرگشتگی خود می‌کاهد:

«سال‌هاست به این نتیجه رسیده‌ام که خوشبخت‌ترین آدم‌ها - اگر اصلاً توی این خراب شده آدم خوشبختی وجود داشته باشد - کودکان هستند و پیرزن‌های بی‌سواد» (همان: ۴۴).

۵-۵. سه گزارش کوتاه درباره نوبد و نگار

۵-۱. مسئولیت و ناامیدی، بدبینی و پوچ‌انگاری هستی

سردرگمی و نبود آگاهی نسبت به دنیای دیگر و سرنوشت انسان، آدمی را به یأس و بدبینی می‌کشاند و این مسئله در کنار مسئولیت‌پذیری‌اش، زندگی را دشوارتر می‌کند:

«قرار بود ازدواج کنیم، اما بدون بچه... از اینکه موجودی را از جایی که نمی‌دانم کجاست پرت کنم به زندگی... خودم را مسئول همه مصائبی می‌دانم که ممکن است بعدها بر سر موجودی بیاید که من... به هر دلیل تصمیم گرفته بودم به دنیا بیاید» (مستور، ۱۳۹۵: ۱۹).

۵-۲. عادت‌گریزی

متفاوت بودن و مانند دیگران نیندیشیدن، انتخاب خود را داشتن و دنبال خلاف‌آمد عادت‌ها بودن از مؤلفه‌های این مکتب است:

«اینکه دیگران بچه دارند و یا کسانی به آب و آتش می‌زنند تا بچه‌دار شوند، برای من ذره‌ای اهمیت نداشت... بچه‌دار شدن... عادت‌ی بود که بشر دچارش شده بود... خطایی بود که انسان هر دقیقه مرتکب می‌شد» (همان: ۲۰).

۶-۵. چند روایت معتبر

۱-۶-۵. ناامیدی، بدبینی و پوچ‌انگاری هستی

ندانستن مسائل اساسی هستی و خستگی و سردرگمی برآمده از آن و جبران‌گاری، انسان را به ناامیدی و اعتراض فرامی‌خواند و او را به بی‌هدف بودن زندگی سوق می‌دهد:

«اگه کسی نخواد که وجود داشته باشه، چی کار باید کنه؟ به زور توی این خراب شده پرتابت می‌کنند و بعد می‌گن خوب، آقا کوچولو مواظب باش کار بد نکنی... شاید بشه کار خوب هم کرد، اما کار بد نکردن برای آدم‌ها تقریباً غیرممکنه... عاقبت چنین آدم‌هایی به جز دوزخ کجاست؟... منطقی نیست که به این وضعیت معترض باشیم؟ اون هم چه وضعیتی؟ پر از درد و رنج و بیماری و تنهایی و ترس و پیری و آخر سر هم مرگ» (مستور، ۱۳۹۰: ۳۷).

۷-۵. عشق روی پیاده‌رو

۱-۷-۵. دلهره، انتخاب و عمل

از آنجا که انسان آزاد است، مسئول است و باید دست به انتخاب بزند؛ انتخاب درست و مسئولانه برایش دلهره می‌آورد. این دلهره جدای از دغدغه انتخاب، برآمده از تنهایی او و کلافگی‌اش در شناخت هستی و... است:

«دلم آشوب می‌شود. چه قدر باید کار کرد؟... حالم خیلی بد شده است. اوضاعم هیچ خوب نیست. مسئله‌دار شده‌ام... باید انتخاب کنم. یا باید روحم را باد کنم تا منبسط شود و یا باید آن را توی فریزر بگذارم. باید انتخاب کنم... چه قدر کار ناتمام روی دستم مانده است. باید انتخاب کنم. باید کارها را تمام کنم» (مستور، ۱۳۸۹: ۱۱).

بحث و نتیجه‌گیری

با مطالعه داستان‌های مصطفی مستور به‌ویژه دو داستان «روی ماه خداوند را ببوس» و «استخوان خوک و دست‌های جذامی»، پاره‌ای از ویژگی‌های مکتب‌آگزیستانسیالیسم چون اصالت وجود، انتخاب، مسئولیت، دلهره، عادت‌گریزی، نفی عقل و علم، تردید نسبت به مبدأ عالم، بدبینی، پوچ‌انگاری هستی و... به دست آمد.

رویکرد نویسنده درباره سرانجام داستان‌ها بیشتر با اندیشه‌های ایمانی آگزیستانسیالیست‌های مسیحی چون سورن کی‌یرکگارد همسو است. یونس در داستان «روی ماه خداوند را ببوس» با تردید و طرح سؤال از مرحله زیبایی و کامیابی و اخلاقی عبور و به ایمان نو دست پیدا کرد و ماهیت خود را با انتخاب آزادانه و آگاهانه خود شکل داد.

در داستان «استخوان خوک و دست‌های جذامی» سوسن که یک زن بی‌بندوبار بود با انتخاب خود، عاشق کیانوش شد و با کمک او از مرحله زیبایی و کامیابی پافراتر گذاشت و ماهیت و سرنوشت خود را تغییر داد.

در داستان «من گنجشک نیستم» هم ابراهیم گفت که من دیگر گنجشک (سمبل کسی که در مرحله زیبایی و کامیابی قرار دارد) نیستم و این یعنی سیر به تعالی و متفاوت بودن.

تعارض منافع

تعارض منافع ندارم.

سپاسگزاری

از همراهی صمیمانه حامیان مادی و معنوی این مقاله متشکریم.

ORCID

Reza Nikoo



<https://orcid.org/0000-0002-1963-7656>

Abdollah



<https://orcid.org/0000-0003-1534-3586>

Hasanzadeh Mirali

منابع

امن‌خانی، عیسی. (۱۳۹۲). آگزیستانسیالیسم و ادبیات معاصر ایران. چاپ اول. تهران: انتشارات علمی.

- بلاکهام، هرولد جان. (۱۳۹۱). شش متفکر آگزیستانسیالیست. ترجمه محسن حکیمی. چاپ هشتم. تهران: نشر مرکز.
- حقیقی، منوچهر. (۱۳۷۹). ظهور و افول مکتب‌های ادبی. متن پژوهی ادبی، ۵(۱۲)، ۱-۱۴.
- حلبی، علی اصغر. (۱۳۸۳). تاریخ سیر فلسفه در اروپا. جلد دوم. چاپ یکم. تهران: نشر قطره.
- خادمی کولایی، مهدی. (۱۳۹۱). فرهنگ داستان‌نویسان دفاع مقدس. چاپ اول. تهران: انتشارات شاهد.
- داد، سیما. (۱۳۸۷). فرهنگ اصطلاحات ادبی. چاپ سوم. تهران: انتشارات مروارید.
- سارتر، ژان پل. (۱۳۸۱). اخلاق آگزیستانسیالیستی. ترجمه حسین نوروزی تیمورلوئی. نامه فلسفه، ۱۳(۱)، ۱۰۵-۱۱۴.
- _____ (۱۳۶۱). آگزیستانسیالیسم و اصالت بشر. ترجمه مصطفی رحیمی. چاپ هشتم. تهران: انتشارات مروارید.
- سید حسینی، رضا. (۱۳۸۷). مکتب‌های ادبی. جلد دوم. چاپ چهاردهم. تهران: نشر نگاه.
- شریعتی، علی. (۱۳۸۹). آگزیستانسیالیسم. چاپ اول. تهران: نشر الهام.
- شمیسا، سیروس. (۱۳۹۵). مکتب‌های ادبی. چاپ نهم. تهران: نشر قطره.
- فلین، توماس. (۱۳۹۱). آگزیستانسیالیسم. ترجمه حسین کیانی. چاپ اول. تهران: انتشارات بصیرت.
- فولکیه، پل. (۱۳۴۳). آگزیستانسیالیسم. ترجمه ایرج پورباقر. چاپ دوم. اصفهان: انتشارات تأیید.
- کاپلستن، فریدریک چارلز. (۱۳۸۴). فلسفه معاصر. ترجمه علی اصغر حلبی. چاپ اول. تهران: نشر زوار.
- گوتک، جرالد ال. (۱۳۸۷). مکاتب فلسفی و آراء تربیتی. ترجمه محمدجعفر پاک‌سرشت. چاپ هفتم. تهران: انتشارات سمت.
- مارسل، گابریل. (۱۳۸۸). انسان مسئله‌گون. ترجمه بیتا شمسینی. چاپ اول. تهران: نشر ققنوس.
- _____ (۱۳۸۲). فلسفه آگزیستانسیالیسم. ترجمه شهلا اسلامی. چاپ اول. تهران: انتشارات نگاه معاصر.
- محمدی فشارکی، محسن و هاشمی زاده، رویا. (۱۳۹۳). تحلیل داستان گدای ساعدی بر اساس اصول و ویژگی‌های مکتب آگزیستانسیالیسم. متن پژوهی ادبی، ۱۸(۶۰)، ۱۰۵-۱۲۴.
- مستور، مصطفی. (۱۳۸۴). استخوان خوک و دست‌های جنامی. چاپ دوم. تهران: نشر چشمه.
- _____ (۱۳۹۰). چند روایت معتبر. چاپ پانزدهم. تهران: نشر چشمه.
- _____ (۱۳۸۷). حکایت عشقی بی‌قاف، بی‌شین، بی‌نقطه. چاپ یازدهم. تهران: نشر چشمه.
- _____ (۱۳۹۲). روی ماه خداوند را ببوس. چاپ چهل و پنجم. تهران: نشر مرکز.
- _____ (۱۳۹۵). سه گزارش کوتاه درباره نوید و نگار. چاپ دهم. تهران: نشر مرکز.

- _____ (۱۳۸۹). *عشق روی پیاده‌رو*. چاپ هشتم. اهواز: انتشارات رسش.
- _____ (۱۳۸۸). *من گنجشک نیستم*. چاپ سوم. تهران: نشر مرکز.
- مصلح، علی اصغر. (۱۳۸۷). *فلسفه‌های اگزیستانس*. چاپ دوم. تهران: انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- می، رولو. (۱۳۹۵). *انسان در جستجوی خویش*. ترجمه سیدمهدی ثریا. چاپ ششم. تهران: انتشارات دانژه.
- وارنوک، مری. (۱۳۷۹). *اگزیستانسیالیسم و اخلاق*. ترجمه مسعود علیا. چاپ اول. تهران: انتشارات ققنوس.
- _____ (۱۳۸۰). *فلسفه اخلاق در قرن بیستم*. ترجمه ابوالقاسم فنائی. چاپ اول. قم: انتشارات بوستان کتاب.

References

- Amnkhani, I. (2013). *Existentialism and Contemporary Iranian Literature*. Tehran: Elmi. [In Persian]
- Blackham, H. J. (2012). *Six Existentialist Thinkers*. Translated by Mohsen Hakimi. Tehran: Markaz. [In Persian]
- Copleston, F. Ch. (2005). *Contemporary Philosophy*. Translated by Ali Asghar Halabi. Tehran: Zavvar. [In Persian]
- Dad, S. (2008). *Dictionary of Literary Terms*. Tehran: Morvarid. [In Persian]
- Flynn, T. E. (2012). *Existentialism*. Translated by Hossein Kiani. Tehran: Basirat. [In Persian]
- Foulquie, P. (1964). *Existentialism*. Translated by Iraj Pourbagher. Esfahan: Taid. [In Persian]
- Gutek, G. L. (2008). *Philosophical Schools and Educational Ideas*. Translated by Mohammad Jafar Pakseresht. Tehran: Samt. [In Persian]
- Haghighi, M. (2000). *The Rise and Fall of Literary Schools*. Tehran: Literary Research Text. [In Persian]
- Halabi, A. A. (2004). *History of the Course of Philosophy in Europe*. Tehran: Ghatreh. [In Persian]
- Khademi Kulaei, M. (2012). *The Culture of Sacred defense Novelists*. Tehran: Shahed. [In Persian]
- Marcel, G. (2009). *Problematic man*. Translated by Bita Shamsini. Tehran: Ghoghhus. [In Persian]
- _____ (2003). *Philosophy of Existentialism*. Translated by Shahla Eslami. Tehran: Negahe Moaser. [In Persian]

- Mastoor, M. (2015). *Pig Bones and Leprous Hands*. Tehran: Cheshmeh. [In Persian]
- _____. (2011). *A few Authentic Narrations*. Tehran: Cheshmeh. [In Persian]
- _____. (2008). *A Love Story without Ghaf, without shin, without dot*. Tehran: Cheshmeh. [In Persian]
- _____. (2013). *Kiss the beautiful face of God*. Tehran: Markaz. [In Persian]
- _____. (2016). *Three short Reports about Navid and Negar*. Tehran: Markaz. [In Persian]
- _____. (2010). *Love on the Sidewalk*. Ahvaz: Rasesh. [In Persian]
- _____. (2009). *I am not a Sparrow*. Tehran: Markaz. [In Persian]
- May, R. (2016). *Man in Search of himself*. Translated by Seyyed Mehdi Suraya. Tehran: Danzheh. [In Persian]
- Mohammadi Fesharaki, M. and Hashemizadeh, R. (2014). *Analysis of Saedi's beggar story based on the Principles and Characteristics of the school of Existentialism*. Tehran: Literary Research Text. [In Persian]
- Mosleh, A. A. (2008). *Philosophies of Existence*. Tehran: Research Institute of Islamic Culture and Thought. [In Persian]
- Sartre, J. P. (2002). *Existentialist ethics*. Translated by Hossein Norouzi Timurlui. Letter of Philosophy, (13), 105-114. [In Persian]
- _____. (1982). *Existentialism and human Originality*. Translated by Mostafa Rahimi. Tehran: Morvarid. [In Persian]
- Seyed Hosseini, R. (2008). *Literary Schools*. Tehran: Negah. [In Persian]
- Shamisa, S. (2016). *Literary Schools*. Tehran: Ghatreh. [In Persian]
- Shariati, A. (2010). *Existentialism*. Tehran: Elham. [In Persian]
- Warnock, M. (2000). *Existentialism and ethics*. Translated by Massoud Olya. Tehran: Ghoghhus. [In Persian]
- _____. (2001). *Philosophy of ethics in the twentieth Century*. Translated by Abolghasem Fanaei. Ghom: Boostan book. [In Persian]

استناد به این مقاله: نیکو، رضا و حسن زاده میرعلی، عبدالله. (۱۴۰۲). ویژگی های مکتب آگزیستانسیالیسم در داستان های مصطفی مستور. متن پژوهی ادبی، ۲۷ (۹۷)، ۹۷-۱۲۶. doi: 10.22054/LTR.2021.43621.2743



Literary Text Research is licensed under a Creative Commons Attribution-Noncommercial 4.0 International License.